

سختگیری قریش و اسلام خلیفه

مادر فصول آینده علل پیشرفت مسلمین را در صدر اسلام خواهیم نگاشت ، و ضمناً روشن خواهد شد که پیشروی آنها معلول عواملی بوده که دست بدست یکدیگر داده و آنها را با آخرین آرزوی خود رسانیده است یکی از آن علل ، استقامت شخص رسول اکرم (ص) و یاران و هواداران آنحضرت بود ؛ نمونه‌هایی از صبر و بردباری پیشوای مسلمانان در شماره پیش نگارش یافت ، اکنون نمونه‌هایی از بردباری و ثبات هواداران او را که در محیط مکه (مرکز حکومت شرك و بت پرستی) بسر میبردند ، مینویسیم ، و نمونه‌های کامل آنرا در ضمن بیان وقایع پس از هجرت خواهید شنید ، ، فعلا به تحلیل زندگی طاقت فرسای چند سر باز پیشقدمیکه در محیط بی‌پناه «مکه» زندگی مینمودند ، میپردازیم :

بلال حبشی

پدر و مادری از کسانی بودند که از «حبشه» بهالت اسارت وارد جزیره العرب شده بودند . «بلال» که سدهاموذن رسول خدا شد ، غلام «امیه بن خلف» بود ، «امیه» از دشمنان سرسخت پیشوای بزرگ مسلمانان بود ، چون عشیره رسول خدا دفاع از حضرتش را بعهده گرفته بودند وی برای انتقام ، غلام تازه مسلمان خود را در ملاه عام شکنجه میداد ؛ او را در گرمترین روزها با بدن برهنه روی ریگهای داغ میخوابانید ، و سنگ بسیار بزرگ و تفتیده‌ای را روی سینه او مینهاد . و او را با جمله زیر مخاطب میساخت ، : لا تزال هكذا حتی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللات والعزی : دست از تو برنمی‌دارم تا اینکه بهین حالت جان بسپاری ، و با از اعتقاد بخدای محمد برگردی و «لات» و «عزی» را پرستش کنی . ولی بلال در برابر آنهمه شکنجه ، گفتار او را با دو کلمه که استقامت او را در آیین خود منکس میساخت ؛ پاسخ میداد ، و میگفت : احد ، احد یعنی : خدا یکی است ؛ یکی ؛ ، و هرگز با آئین شرك و بت پرستی نمی‌گروم ، استقامت این غلام سپاه که در دست

صاحب خود دستگیر بود ، مورد اعجاب دیگران واقع گشت ، حتی « ورقه بن نوفل » دانشمند مسیحی عرب بروضع رقت بار او گریست ، و به « امیه » گفت : بخدا سوگند هر گاه او را باین وضع بکشید ؛ من قبر او را زیارتگاه خواهم ساخت .

گاهی « امیه » شدت عمل بیشتری نشان میداد ، ریسائی بگردن « بلال » میافکند ؛ و بدست بچه ها میداد ، تا او را در کوجه ها بگردانند ، « بلال » بقدری فداکار و فریفته آئین حق بود که چون مرگش فرارسید ؛ با او از بلند گفت و اطربا القی الاحبة واحزابه : زهی سعادت که با دوستان خود ملاقات مینمایم .

دست قدرت از آستین عدالت بیرون آمد

در جنگ « بدر » نخستین جنگ اسلام امیه با فرزندش اسپر شدند ؛ برخی از مسلمانان بکشتن « امیه » رأی نمیدادند ، ولی « بلال » گفت او پیشوای کفر است و بایست کشته شود ، و بر اثر اصرار او پدر و پسر بکیفر اعمال ظالمانه خود رسیدند ، و هر دو کشته شدند

عمار یاسر و پدر و مادر او

عمار و والدین او از جمله پیشقدمان مسلمانان بودند ، آنان روزیکه مرکز تبلیغاتی رسول خدا خانه « ارقم بن ابی الارقم » بود ، اسلام آوردند ؛ روزیکه مشرکان از ایمان آنها آگاه شدند ، در آزار و شکنجه آنان کوتاهی ننمودند ، « ابن اثیر » در « کامل » ج ۲ ص ۴۵ مینویسد : مشرکان این سه نفر را در گرمترین مواقع مجبور میگرداند که خانه خود را ترك بگویند ، و در زیر آفتاب گرم و باد سوزان بیابان بسر ببرند این شکنجه آنقدر تکرار شد ، که « یاسر » در آن میان جان سپرد ، روزی همسرا و « سیه » در این خصوص به « ابو جهل » پرخاش نمود ، و آن مرد سنگدل و بی رحم هم نیزه خود را در قلب او فرو برد ، و او را کشت ، و وضع رقت بار این زن و مرد ، رسول اکرم را متقلب نمود و روزی پیامبر اکرم این منظره را دید و با چشمهای اشکبار ، رو بآنها کرد و فرمود : صبر آآل یاسر فان موعدهم الجنة ؛ شکیبائی پیشه سازید ، ای فرزندان « یاسر » که جایگاه شما بهشت است پس از مرگ یاسر و همسرش مشرکان ، درباره « عمار » شدت عمل بنخرج داده او را نیز مانند « بلال » شکنجه دادند ، وی برای حفظ جان خود ناگزیر شد که یکجا بحسب ظاهر ، اظهار کفر بنماید ، ولی فوراً پشیمان شد ، و بادیدگان گریان بمحض رسول خدا مشرف گشت و در حالیکه قلبش با شدت میزد ، جریان را شرح داده ، رسول اکرم (ص) فرمود : فکیف تجد قلبك ؟ آيات لزلتی در ایمان باطنی تو درخ داده است ؛ عرض کرد : اجده مطمئناً بالایمان :

قلبم لبریز از ایمان است ، فرمود : کوچکترین ترس بخود راه مده ، و برای دهائی از شر آنان ، ایمان خود را مستور بدار ، ، این آیه در مورد ایمان عمار نازل گردید : **الایمن اکره و قلبه مطمئن بالإیمان :**

تواریخ «شبهه» مینویسد : ابوجهل تصمیم گرفت خاندان «یاسر» را که از بی - پناهترین افراد بودند؛ مؤاخذه نماید ، دستور داد که آتش و تازیانه آماده نمودند و «یاسر» و «سمیه» و «عمار» را کشان کشان با نجا بردند و بانیش خنجر و لهیب آتش و نواختن تازیانه آنها را زجر دادند ، این حادثه آنقدر تکرار شد که «سمیه و یاسر» بدون اینکه نادم هر گ از ترمیف و درود بر پیامبر باز بمانند ، زیر شکنجه جان دادند .

جوانان «قریش» که شاهد این صحنه فجیع و رقت انگیز بودند با تمام وحدت منافی که در کوبیدن اسلام داشتند ، عمار را با تن مجروح و دل خسته از زیر شکنجه ابوجهل نجات دادند تا بتواند جسد پدر و مادر خود را بخاک بسپارد .

عبدالله بن مسعود :

روزی کسانی که در حوزة سری اسلام وارد شده بودند با هم گفتگو مینمودند ، که «قریش» قرآن ما را نشنیده اند ؛ و بسیار شایسته است ، که مردی از میان ما برخیزد ، و در مسجد الحرام با صدای هر چه رساتر آیاتی از قرآن را بخواند در آن میان ، «عبدالله بن مسعود» آمادگی خود را اعلام داشت ؛ هنگامیکه سران «قریش» مجالس خود را در کنار کعبه مرتب نموده بودند ؛ او آمد و با صدای ملیح و رسا سوره زیر را خواند : **بسم الله الرحمن الرحيم - الرحمن علم القرآن**

جمله های فصیح و بلیغ این سوره رعب عجیبی در سران قریش ایجاد نمود ، و برای جلوگیری از عکس العمل ندای آسمانی که بوسیله یک فرد بی پناه بگوش آنها میرسید ، دستجمعی از جای برخاستند و بقدری او را زدند ، که خون از سراسر بدنش جاری گشت و با وضع خطرناکی پیش اصحاب رسول خدا بر گشت ، ولی آنها خوشحال بودند ؛ که بالاخره ندای جانفزای قرآن بگوش دشمنان رسید .

آنچه گفته شد ، بمنوان نمونه بود ، و گرنه ، سر بازان فداکار اسلام که در آغاز کار ، درستخت ترین وضع بسر برده و در راه نیل به هدف استقامت بفرج داده اند ؛ بیش از اینها هستند ، ولی ما برای اختصار از ذکر نام و زندگانی ذکران خودداری مینمایم .

دشمنان سرسخت رسول اکرم (ص)

شناسائی برخی از دشمنان پیشوای بزرگ مسلمین در تحلیل برخی از حوادث اسلامی

که پس از هجرت بوقوع پیوسته است ، مدخلیت دارد که مابطور اجمال بیان میکنیم :

۱ - ابولهب ، وی با رسول خدا همسایه بود ، و هیچگاه از تکذیب و اذیت وی و مسلمانان دست بردار نبود .

۲ - اسود بن عبید یغوث : او یکی از مسخره چیان بود ، هنگامیکه مسلمانان بی پناه و تهی دست را میدید از روی تمسخر میگفت : هؤلاء ملوک الارض الذین یرثون ملک کسری : این تهی دستان خود را ، شاهان روی زمین میپندارند و تصور میکنند که ، بهمین زودیها ، تاج و تخت شاه ایران را تصاحب خواهند نمود ، ولی اجل مهلت نداد ؛ که او با دیدگان خود به بیند که چگونه مسلمانان وارث سر زمین کسری و تخت و تاج او شدند .

۳ - ولید بن مغیره ، مرد سنا خورده قریش که ثروت هنگفتی در اختیار داشت و در شماره آینده گفتگوی او را با پیامبر خواهیم نگاشت .

۴ - امیه ؛ و ابی فرزندان خلف ، روزی دومی استخوانهای پوسیده و نرم شده مردگان را بدست گرفت و رو بر رسول اکرم کرد و گفت : ان ربك يحيي هذه العظام ؟ آیا پروردگار تو این استخوانها را زنده میکند ؛ از مصدر وحی خطاب آمد : قل يحييها الذی انشاها اول مرة : بگو همان پروردگاریکه در آغاز آنها را آفریده است ، زنده خواهد نمود ، این دو برادر در روز جنگ « بدر » کشته شدند .

۵ - ابوالحکم بن هشام : عناد و تمصب بیجا بیکه با اسلام داشت ؛ مسلمانان او را « ابو جهل » خواندند . وی نیز در جنگ « بدر » کشته شد .

۶ - «عاص بن وائل» وی پدر عمرو عاص است ، که رسول خدا را « ابتر » (مقطوع النسل) میخواند .

۷ - عقبه بن ابی معیط که از دشمنان سرسخت رسول اکرم و از آزار وی و مسلمانان آنی راحت نمی نشست .

باز گروه دیگری هستند مانند ابوسفیان و . . . که مورخان کاملاً خصوصیات آنها را ضبط نموده اند ، و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری نمودیم .

اسلام آوردن عمر خلیفه دوم

اسلام فردی از مسلمانان صدر اسلام ، معلول جهتی بوده که فلامجال بیان آنها نیست ، ولی از آنجا که سرگذشت اسلام آوردن عمر خلیفه دوم تا حدی جالب است ، و در این مقاله نیز سخنی از یاران رسول خدا بیان آمد ، لذا بهمین مناسبت ، کیفیت مسلمان شدن او را

شرح میدهم طبق ترتیبی که در نوشتن وقایع اسلامی داریم لازم بود، که این جریان پس از بیان مسافرت مسلمانان به کشور حبشه نوشته شود، ولی مابقتی که اشاره بآن نمودیم باین ترتیب بیان داشتیم :

ابن هشام مورخ معروف در «سیره» خود (ص ۳۶۵ ج ۱) مینویسد: «از خاندان «خطاب» (بدر عمر) فقط دخترا و «فاطمه» و شوهرش «سعید بن زید» ایمان آورده بود؛ و چون روابط عمر با مسلمانان در آغاز اسلام بسیار تیره بود، بطوریکه از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم بشمار میرفت لذا خواهر خلیفه و شوهرش، اسلام خود را همراهِ از او پنهان میداشتند. مع الوصف - «خباب بن ادن» در مواقع معینی میآمد و قرآن بآن دو یاد میداد اوضاع درهم ریخته اهل مکه عمر را سخت عصبانی کرده بود؛ زیرا امیدید که دو دستگی و تفرقه میان آنها حکمفرماست، و روز روشن «قریش» بسان شام تیره شده است لذا با خود فکر کرد، که برود، و ریشه این اختلاف را با کشتن پیامبر قطع نماید؛ بهمین منظور از محل پیامبر تحقیق نمود، گفتند: وی در خانه ایست کنار بازار صفا، و چهل تن مانند حمزه و ابوبکر، و علی و ... حمایت و حفاظت او را برعهده دارند.

نعمین بن عبد الله که از دوستان صبیعی عمر بود، میگوید: من عمر را دیدم، که شمشیر خود را حمایل کرده بود، از مقصد او سؤال نمودم و او چنین پاسخ داد، ارید محمداً الذی فرق امر قریش و سفه احلامها و عاب دینها و سب آلها فاقته: دنبال محمد میگردم، که میان قریش دو دستگی افکنده و بقتل و خورد آنها خندیده و آئین آنها راهیج شده و خدایان آنها را تحقیر نموده است، میروم که او را بکشم.

نعمین میگوید، بوی گفتم: لقد غرتك نفسك من نفسك یا عمر: خودت را گول زدی، تصور مینمائی فرزندان عبد مناف تو را زنده میگذازند، اگر تو مرد صلح جوئی هستی نخست خویشان خود را اصلاح کن، خواهر تو «فاطمه» و شوهر او که مسلمان شده اند از آئین «محمد» پیروی مینمایند.

گفتار «نعمین» طوفانی از خشم در سراسر وجود خلیفه بوجود آورد، و در نتیجه از مقصد خود منصرف گشت و بسوی خانه شوهر خواهر خود، روانه گردید، همینکه نزدیک خانه آمد، زمزمه کسی را شنید، که با آهنگ مؤثری «قرآن» محمد (ص) را میخواند، طرز ورود «عمر» بخانه خواهرش، طوری بود، که او همسرش فهمیدند عمر وارد خانه میشود، - لذا - معلم قرآن را در پستوی خانه جای دادند، که از چشم «عمر» مستور باشد، فاطمه نیز، ورقه ای را که قرآن در آن نوشته شده بود، مخفی نمود.

عرب بدون سلام و تعارف گفت : هاهذه الهيمنة التي سمعت : اين زمزمه ايکه بگوش من رسيد، چه بود؟ گفتند : ماچيزي نشنيديم ، ؛ عمر گفت : بن گزارش داده اند که شما مسلمان شده ايد ؛ و از آئين «محمد» پيروي مينمايد ، او اين جمله را با کمال عصبانيت گفت و بشوهر خواهر خود حمله نمود ؛ خواهر وى نيز بياري شوهرش برخاست عمر خواهر خود را مورد حمله قرار داد و سر او را بانوک شمشير سخت مجروح ساخت ، زن بي نوا ، در حالیکه خون از سرش ميریخت ، بادلى پراز ايمان، گفت : آرى ما مسلمان شده ايم و بخدا و رسول او ايمان آورده ايم ، آنچه ميتوانى در باره ما کوتاه نيا منظره دلخراش خواهر که باصورت خون آلود ، وديدگان خونبار ، در برابر برادر ايستاده بود و سخن ميگفت ، لرزه بر اندام عمر انداخت و او را از کرده خود پشيمان ساخت ، لذا زوى تقاضا نمود، که آن صحيفه را با نشان دهد ، تا در کلمات «محمد» دقت کند ؛ خواهر از ترس اينکه مبادا برادرش آنرا پاره کند ؛ او را قسم داد که آنرا پاره نکند ، و او نيز متعهد شد ؛ و سوگند ياد نمود ، که پس از خواندن آنرا باز گرداند ، سپس لوحى را بدست گرفت ، که در آن آياتى چند که ماترجمه آنها را ذيلاً مينگاريم نوشته بود :

۱ - «طه» ؛ اين قرآن را بتو نازل نکرديم که خود را به زحمت بيافکنى .

۲ - (اين قرآن) فقط وسيله ياد آورى است براى کسانى که ميترسند

۳ - (اين قرآن) از جانب آنکه زمين و آسمانهاى بلند آفريد ؛ نازل شده است .

۴ - آفريدگار بر عرش (آفريش) استيلا دارد .

۵ - هر چه در زمين و آسمانها است از او است .

۶ - آشکار و نهان راميداند .

اين آيات بليغ و سخنان فصيح و محکم ، عمر را سخت تحت تاثير قرار داد ، مردى که تا چند تانيه پيش دشمن شماره يك قرآن و اسلام بود مصمم گشت که روش خود را تغيير دهد ، و بسوى خانه اى که قبلا اطلاع ييدا کرده بود ، که رسول خدا در آنجا است روانه شد و در خانه را کوييد ، مردى از ياران رسول اکرم برخاست و از شکاف در نگاه کرد ؛ ديد عمر شمشير خود را حمايل نموده و پشت در ايستاده و منتظر باز شدن در خانه است . فوراً بر گشت ، و پيامبر را از جريان آگاه ساخت . حمزه پسر عبدالمطلب، گفت : بگذار وارد شود . هر گاه با حسن نيت وارد شد مقدم او را گرامى ميداريم ، و در غير اينصورت او را ميکشيم .

طرز رفتار هم را پيامبر اعتماد آنها را جلب نمود . و چهره باز و اظهار ندامت و پشيمانى او از کرده هاى خویش تصميم نهائى او را ثابت نمود و بالاخره در محضر گروهى از ياران رسول خدا ، اسلام آورد و از آن پس در صف مسلمانان درآمد .

اين هشام در زم ۳۶۸ طرز اسلام آوردن هم را بطرز ديگرى هم نوشته است که ما بطلى از آن حرف نظر نموديم .